

بیانیه ی حزب کمونیست

بختکی بر اروپا چنگ انداخته است- بختک کمونیسم. تمام نیروهای اروپای کهن، پاپ و تزار، مترنیخ و گیزو*، رادیکال های فرانسه و پلیس مخفی های آلمان، در اتحادی مقدس گرد آمده اند تا این بختک را از اروپا برانند. کجاست حزب مخالفی که رقبای صاحب قدرتش بدان بر چسب کمونیستی نرده باشند؟ کجاست اپوزیسیونی که به نوبه خود داغ تهمت کمونیسم را بر احزاب پیشرفته تر اپوزیسیون و نیز دشمنان مرتجع خود نرده باشد؟ از این حقیقت دو نتیجه بدست می آید:

۱- تمام قدرتهای اروپا به این زودی پذیرفته اند که کمونیسم خود یک قدرت است.

۲- اکنون زمان آن در رسیده است که کمونیست ها آشکارا و در برابر چشم همه ی جهانیان، نظریات، هدفها و تمایلات خود را منتشر کرده، قصه کودکانه ی بختک کمونیسم را از طریق بیانیه ای از طرف خود حزب، نقش بر آب کنند.

برای تحقق این هدف، کمونیستهای ملیت های مختلف در لندن گرد آمده، طرح بیانیه ی زیر را ریخته اند تا در زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی، فلماندی، و دانمارکی انتشار یابد.

* Metternich, Guizet

۱

بورژواها و پرولتارها*

تاریخ تمام جوامعی که تاکنون وجود داشته**، تاریخ مبارزات طبقاتی است. آزاده و بنده، خاص و عام، ارباب و رعیت، استادکار*** و شاگرد، خلاصه

* غرض از بورژوازی عبارتست از طبقه‌ی سرمایه‌داران جدید، صاحبان وسائل تولید اجتماعی و کارفرمایان کار مزدگیر. غرض از پرولتاریا طبقه‌ی کارگران مزدگیر جدید است که چون از خود هیچگونه وسیله تولید ندارد مجبور شده که برای ادامه‌ی زندگی به فروش نیروی کار تن در بدهد. (حاشیه انگلس بر چاپ انگلیسی در سال ۱۸۸۸).

** غرض تمام تاریخ مکتوب است. در سال ۱۸۴۷، ما قبل تاریخ جامعه و سازمان اجتماعی پیش از تاریخ ضبط شده، بکلی ناشناس مانده بود. از آن زمان تاکنون هاکس تازن Haxthausen وجود مالکیت جمعی زمین را در روسیه کشف کرده است. ماورر Maurer ثابت کرده است که مالکیت جمعی زمین آن پایه اجتماعی است که از آن کلیه نژادهای توتانیک Teutonic در طول تاریخ آغاز کرده اند و بتدریج این نکته روشن شده است که اجتماعات روستائی، شکل ابتدائی جامعه را در همه جا از هند تا ایرلند تشکیل داده و یا هنوز تشکیل می‌دهد. مورگان Morgan با کشف درخشان خود از ماهیت واقعی عشیره Gens و رابطه‌ی آن با قبیله Tribe سازمان درونی این جامعه‌ی کمونیستی ابتدائی را در شکل مشخص خود روشن کرد. با انهدام این جوامع ابتدائی، اجتماع شروع می‌کند به منشعب شدن به طبقات جدا و سرانجام متخاصم. من کوشیده‌ام در کتاب منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، روند انهدام این جوامع را نشان بدهم. (حاشیه انگلس بر چاپ دوم انگلیسی ۱۸۸۸).

*** استادکار صنف، یعنی یک عضو کامل صنف، یعنی استادکاری در داخل صنف و نه رئیس صنف. (حاشیه انگلس بر چاپ انگلیسی ۱۸۸۸).

ظالم و مظلوم پیوسته در برابر یکدیگر صف آرائی کرده، به کشمکش، گاه مخفی و گاه آشکار، بیوقفه، ادامه داده اند؛ کشمکشی که یا به تجدید سازمان انقلابی سراسر جامعه انجامیده یا به انهدام جمعی طبقات متخاصم.

در اعصار اولیه تاریخ، تقریباً در همه جا، به تقسیم بندی پیچیده ی اجتماع به صنوف مختلف، و درجه بندی چندین لایه ای از مقامات اجتماعی بر می خوریم. در روم باستان خواص داریم، سرکردگان قشون، عوام و بردگان؛ در قرون وسطی اربابان فئودال داریم، تیول ها، استادکاران، شاگردان، تازه کاران، و رعایا؛ و تقریباً در همه این طبقات، باز، به درجه بندی های فرعی تر بر می خوریم.

جامعه ی جدید بورژوائی، که از میان ویرانه های جامعه ی فئودالی سر بر کشیده، تخصصات طبقاتی را کنار نگذاشته است. این جامعه فقط موفق شده است که طبقات جدید، شرایط جدید ستم کاری و اشکال جدید مبارزه را جانشین طبقات، شرایط و اشکال کهنه بکند.

با وجود این عصر ما، یعنی بورژوازی، دارای ویژگی بارز است خاص خود: این عصر تخصصات طبقاتی را تسهیل کرده است. بطور کلی جامعه، بیش از پیش، به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، یعنی به دو طبقه ی بزرگ که مستقیماً رویاروی یکدیگر ایستاده اند، تقسیم می شود: این دو طبقه عبارتند از بورژوازی و پرولتاریا.

از میان رعایای قرون وسطی، شهرنشینان آزاد شده ی نخستین شهرها برخاستند. از میان این شهرنشینان، نخستین عناصر بورژوازی پدیدار شدند.

کشف آمریکا، دور زدن کشتی ها به دور دماغه ی (امید)، زمینی بکر در اختیار بورژوازی نوپا گذاشت. بازارهای هند شرقی و چین، استعمار آمریکا،

تجارت با مستعمرات، افزایش عمومی وسائل مبادله و افزایش کالاها، تجارت، دریانوردی، و صنعت را تحرکی بی سابقه داد و از همین راه عنصر انقلابی، جامعه‌ی متزلزل فئودالی را از رشد سریع برخوردار کرد.

دستگاه فئودالی صنعت که در سایه‌ی آن تولید صنعتی در انحصار صنوف در بسته بود، دیگر تقاضاهای روز افزون بازارها جدید را بر طرف نمی کرد. سیستم کارگاهی* جای سیستم قبل را گرفت. استادکاران بوسیله‌ی طبقه‌ی متوسط کارگاهی به کنار رانده شدند؛ تقسیم کار بین صنف‌های مختلف بهم پیوسته، در برخورد با تقسیم کار در هر کدام از کارگاه‌ها جداگانه، از میان رفت.

در همان زمان، بازارها به رشد خود ادامه دادند و میزان تقاضا همچنان بالا رفت. حالا دیگر حتی کارگاه هم تکافو نمی کرد. دیری نگذشت که بخار و ماشین تولید صنعتی را دگرگون کرد. جا کار کارگاهی را صنعت غول پیکر جدید، و جای طبقه‌ی متوسط صنعتی را میلیونرها صنعتی، رهبران ارتش‌های کامل صنعتی، یعنی بورژواهای جدید، گرفتند.

صنعت جدید، بازار جهانی را بوجود آورده است، بازاری که کشف آمریکا راه پیدایش آنرا هموار کرده بود. این بازار به تجارت، دریانوردی، و ارتباط از طریق خشکی، رشد فوق العاده داده است. این رشد بنوبه‌ی خود بر توسعه‌ی صنعت اثر گذاشته است؛ و به همان نسبت که صنعت، تجارت، دریانوردی و راه‌های آهن گسترش پیدا کردند، بورژوازی نیز رشد یافت، سرمایه‌ی خود را افزایش داد و هر طبقه‌ای را که از قرون وسطی باقی مانده بود، از صحنه‌ی عمل دور کرد.

* Manufacturing

به همین دلیل است که می بینیم چگونه بورژوازی جدید خود محصول یک مسیر رشدی طولانی و یک سلسله انقلاب در شیوه ها تولید و مبادله است. هرگام در رشد بورژوازی، مقارن با یک پیشرفت سیاسی مطابق با آن گام برای آن طبقه بود. بورژوازی که در زمان تسلط اشرافیت فئودالی، خود طبقه ای ستم دیده بود و در کمون* قرون وسطائی سازمانی بود مسلح و مستقل، در جائی (مثلاً در ایتالیا و آلمان) جمهوری شهری مستقلی بود، و در جای دیگر (مثلاً در فرانسه) "طبقه سومی" بود که به سلطنت مالیات می پرداخت، بعد در دوران کارگاهی در خدمت دستگاه نیمه فئودالی و یا سلطنت مطلقه، حکم پارسنگ را داشت در برابر نجبا، و در واقع، بطور کلی، پایگاه سلطنت های بزرگ بود، باری همین بورژوازی، پس از استقرار صنعت جدید و بازار جهانی، سرانجام، توانسته است در دولت انتخاباتی جدید حاکمیت سیاسی مطلق بدست آورد. قوه ی اجرائیه ی دولت جدید چیزی نیست جز مجلسی برای اداره ی امور جمعی کل بورژوازی.

بورژوازی، از نظر تاریخی، نقشی فوق العاده انقلابی ایفا کرده است. بورژوازی، هر جا که بر کل امور سوار شده، بر سراسر مناسبات فئودالی، پدرسالاری و افسانه ای، خط بطلان کشیده است. بورژوازی، با شقاوت، تمام

* - "کمون" Commune نامی بود که در فرانسه شهرهای نوظهور بر خود گذاشته بودند، حتی پیش از آنکه این شهرها از زمینداران و اربابان فئودال خود، بعنوان "طبقه سوم" خودمختاری محلی و حقوقی سیاسی کسب بکنند. بطور کلی از نظر رشد اقتصادی بورژوازی، انگلستان، و از نظر رشد سیاسی، فرانسه به عنوان کشورهای نمونه انتخاب شده اند. (حاشیه انگلس بر چاپ انگلیسی ۱۸۸۸).

این نامی بود که شهرنشینان ایتالیا و فرانسه به جوامع شهری خود داده بودند، البته پس از آنکه این جوامع حقوق اولیه خودمختاری خود را از اربابان فئودال خریده، یا به چنگ آورده بودند. (حاشیه انگلس بر چاپ آلمانی ۱۸۹۰).

علائق رنگین فئودالی را که انسان را برده ی "از خود بهتران طبیعی اش" می ساخت، از هم گسسته، و بین انسان و انسانی دیگر، هیچ پیوند دیگری جز پیوند منافع شخصی صرف و "پرداختهای نقدی" بی رحمانه، باقی نگذاشته است. بورژوازی، آسمانی ترین جذبه های هیجان مذهبی، شور و حرارت جوانمردی، و احساسات مبتذل را، در آبهای منجمد حساب های خصوصی غرق کرده است. بورژوازی، ارزش شخصی را بدل به ارزش مبادله کرده، بجای آزادی های شش دانگ شکست ناپذیر و بیشمار، تنها یک آزادی بی وجدان، یعنی آزادی تجارت را، نشانده است. در یک کلام، بجای استثماری که در زیر پرده ی اوهام مذهبی و سیاسی به عمل می آمد، بورژوازی، استثمار برهنه، بیشرمانه، مستقیم و حیوانی را نشانده است.

بورژوازی از تمام حرفه هائی که قبلاً شریف شمرده می شد و اعجاب توأم با احترام مردم را بر می انگیخت، سلب حرمت و شخصیت کرده است. بورژوازی، پزشک، قاضی، کشیش، شاعر و دانشمند را به کار مزدبگیران* مزدور خود بدل کرده است.

بورژوازی حجاب احساساتی خانواده را از چهره ی آن برگرفته، مناسبات خانوادگی را به مناسبات پولی صرف تقلیل داده است.

بورژوازی فاش کرد که چگونه زورنمائی های خشن قرون وسطی- چیزی که مرتجعین اینهمه از آن ستایش می کنند- مکمل مناسب تن آسانی بی حد و حساب بود. بورژوازی نخستین عاملی است که نشان داده است فعالیت انسان چه شگفتی ها که می تواند بوجود آورد. بورژوازی عجایی پدید آورده، به مراتب برتر از اهرام مصر، کانالهای روم، و کلیساهای گوتیک؛ بورژوازی

* Wage-Labourers

سفرهائی کرده است که تمام مهاجرت های ملل و جنگ ها را به بوته ی نسیان سپرده است.^{۱۱}

بورژوازی نمی تواند بدون دگرگون کردن دائمی ابزار تولید، و در نتیجه دگرگون کردن مناسبات تولید، و توأم با آنها، دگرگون کردن مناسبات کل اجتماع، به حیات خود ادامه دهد. بر عکس، حفظ شیوه های کهنه ی تولید بصورت تغییر نیافته اش، اولین شرط ادامه ی حیات برای همه ی طبقات صنعتی پیش از بورژوازی بود. دگرگون سازی دائمی تولید، متلاشی کردن بی وقفه ی تمام مناسبات اجتماعی، شک و تردید پایان ناپذیر و هیجان، عصر بورژوازی را از تمام اعصار قبلی متمایز می کند. تمام مناسبات پایدار و منجمد، با سلسله تعصبات و اعتقادات قدیمی و قابل احترام خود، در برابر بورژوازی از بین می روند، و کلیه ی مناسباتی که به تازگی بوجود آمده اند، پیش از آنکه قوام بگیرند، کهنه می شوند. آنچه قرص و محکم است بدل به باد هوا می شود، آنچه مقدس است به کفر می انجامد، و بشر سرانجام مجبور است با حواس جمع، با شرایط واقعی زندگی خود، و مناسبات خود با هم نوعش، رویرو شود.

نیاز بورژوازی به یک بازار در حال گسترش برای محصولاتش، آثرا در سراسر کره ی خاکی تعقیب می کند. بورژوازی باید به هر سوراخ سنبه ای سر بکشد، در همه جا مستقر شود و با همه جا رابطه برقرار کند.

بورژوازی از طریق استعمار بازار جهانی، به تولید و مصرف در تمام کشورها صبغه ی * همه- جهانی داده است. برغم آه و ناله ی سوزناک مرتجعین، از زیر پای صنعت، زمین ملی را که بر آن ایستاده بود، بیرون کشیده است.

* Charactor

تمام صنایع ملی قدیمی یا نابود شده اند و یا هر روز به نابودی کشیده می شوند. صنایع جدید، آن صنایع ملی کهن را جاکن کرده، بدور ریخته اند، و حالا برای تمام کشورهای متمدن، آشنائی با صنعت جدید، بدل به مسأله ی مرگ و زندگی شده است. این صنایع، دیگر از مواد خام بومی استفاده نمی کنند، بلکه از دورترین نقاط عالم ماده ی خام را بسوی خود جذب می کنند؛ و محصولات این صنایع، نه در یک کشور، بلکه در هر گوشه ی کره ی خاکی به مصرف می رسند. بجا نیازهای قدیمی که تولیدات یک کشور آنها را بر طرف می کرد، به نیازهای جدیدی بر می خوریم که مرتفع کردن آنها احتیاج به محصولات سرزمین ها و قلمروهای دور دست دارد. بجای عزلت گزینی محلی و ملی قدیم، و بجای بخود متکی بودن، اینک در هر گوشه ی جهان نوع تبادل و بهم پیوستگی جهانی ملل بوجود آمده است؛ و این نه تنها در قلمرو مادی، بلکه در تولید فکری نیز، حاصل شده است. آثار فکری هر کدام از ملل جهان بدل به دارائی جمعی جهانیان شده است. تکروری و تتگ نظری ملی بیش از پیش غیر ممکن می گردد، و از میان ادبیات های ملی و محلی بیشمار، اینک چیزی بنام ادبیات جهانی در حال خواستن است.

بورژوازی، از طریق رشد سریع همه ی ابزار تولید و از طریق وسایل فوق العاده تسهیل شده ی ارتباطاتی، همه ی جهانیان، حتی وحشی ترین ملل را، بسوی حریم تمدن جذب می کند. قیمت ارزان کالاهای بورژوازی به مثابه توپهای سنگینی است که از طریق آن همه ی دیوارهای چین در هم کوبیده می شود، که بوسیله ی آن نفرت فوق العاده سرسختانه ی وحشیان نسبت به بیگانگان سر تسلیم فرود می آورد. بورژوازی همه ی ملل جهان را به قیمت مرگ و نیستی مجبور می کند طریقه ی بورژوائی تولید را پیش گیرند؛ و آنان

را مجبور می کند که آنچه را که بورژوازی تمدن می نامد، بپذیرند؛ یعنی تبدیل به بورژوا بشوند. در یک کلام، بورژوازی، جهانی می سازد به تقلید از تصویری که خود از جهان دارد.

بورژوازی، روستا را در تسلط شهرها در آورده است. توانسته است شهرهای عظیم بپا کند، جمعیت شهری را به نسبت جمعیت روستا افزایش داده، بدین ترتیب، بخش معتابهی از جمعیت را از بلاهت زندگی روستائی نجات بخشیده است. به همان گونه که روستا را تابع شهرها کرده، کشورهای وحشی و نیمه وحشی را تابع کشورهای متمدن، ملل روستائی را تابع ملل بورژوائی، شرق را تابع غرب کرده است.

بورژوازی، بیش از پیش، وضع پراکنده ی جمعیت، ابزار تولید و مالکیت را از بین می برد. بورژوازی جمعیت را متمرک کرده، ابزار تولید را متمرکز ساخته، و مالکیت را در دست عده ای محدود متمرکز داده است. نتیجه ی ضروری اینکار تمرکز یافتگی سیاسی است. ایالتهای مستقل و یا ایالتهای به سستی به یکدیگر پیوسته، با علائق، قوانین، حکومت ها و ضوابط مالیاتی جداگانه، گل هم شده در داخل ملت واحد، حکومت واحد، قانون واحد، منافع طبقاتی ملی واحد، مرزهای واحد و تعرفه های گمرکی واحد، اجتماع کرده اند.

بورژوازی، در عرض کمتر از صد سال سیادت خود، توانسته است نیروهای تولیدی عظیم تر و هیولائی تر از حاصل جمع همه ی نیروهای تولیدی نسل های گذشته بوجود آورد. رام شدن نیروهای طبیعت برای انسان، ماشین، بکار بردن شیمی در صنعت و کشاورزی، کشتی بخار، قطار راه آهن، تلگراف برقی، تمیز کردن قاره های بزرگ برای کشاورزی، به هم پیوستن رودخانه ها از طریق ترعه ها، و پیدایش جماعاتی که مثل قارچ از زمین سر

بر می کشند- در کدام قرن، پیش از قرن ما، می شد تصور کرد که نیروهای تولیدی از این دست در آغوش کار اجتماعی نهفته باشد؟

پس می بینیم که: ابزار تولید و مبادله که بر بنیاد آنها بورژوازی خود را بر افراشت، در جامعه ی فئودالی بوجود آمده بود. در یکی از مراحل رشد این ابزار تولید و مبادله، در تحت شرایطی که جامعه ی فئودالی تولید و مبادله می کرد، سازمان کشاورزی و صنعت کارگاهی فئودالی، خلاصه، مناسبات فئودالی مالکیت، دیگر نتوانست با نیروهای تولیدی رشد کرده خود را تطبیق دهد، و به همین دلیل، تبدیل به غل و زنجیر شد. باید این زنجیرها از هم گسسته می شد؛ و چنین هم شد.

رقابت آزاد، همراه با سازمان اجتماعی و سیاسی مناسب، و همراه با سلطه ی اقتصادی و سیاسی طبقه بورژوا، جای آن مناسبات فئودالی را گرفت.

اینک نهضتی مشابه در برابر چشم ما ادامه دارد. جامعه جدید بورژوائی با مناسبات تولید، مبادله، و مالکیتش، یعنی جامعه ای که ابزار تولید و مبادله ای این چنین معظم خلق کرده است، به ساحره ای می ماند که دیگر قادر نیست قدرتهائی را که بوسیله ی افسون هایش از زیر زمین فرا خوانده، کنترل کند. در طول چندین دهه گذشته، تاریخ صنعت و تجارت چیزی نبوده است جز تاریخ قیام نیروهای جدید تولید علیه شرایط جدید تولید، یعنی علیه مناسبات مالکیتی که شرایط ادامه ی حیات بورژوازی و سیادت آنرا تضمین کرده است. کافی است اشاره کنیم به بحرانهای بارزگانی، که بازگشت ادواری هر بار تهدید آمیزتر از پیشش، موجودیت سراسر جامعه ی بورژوائی را به بوته ی آزمایش می گذارد. در این بحرانها، نه تنها بخش عظیمی از محصولات موجود، بلکه بخشی از نیروهای تولیدی که قبلاً بوجود آمده بطور متناوب معدوم می گردد. در این

بحرانها ناگهان مرض و آگیری بنام تولید زیادی شیوع پیدا می کند که امکان شیوعش در اعصار قبل مضحک بنظر می آمد. جامعه ناگهان خود را در یک وضع سبعیت آبی می یابد. چنین بنظر می رسد که قحطی یا یک جنگ خانمانسوز جهانی، جریان تمام وسائل ادامه ی حیات را قطع کرده، و انگار صنعت و تجارت منهدم شده است. و چرا؟ بدلیل آنکه هم تمدن بیش از حد وجود دارد، هم ابزار ادامه ی حیات بیش از حد، و هم صنعت و تجارت بیش از حد. نیروهای تولیدی که در اختیار جامعه است، دیگر نمی تواند رشد شرایط مالکیت بورژوائی را فزونی دهد؛ بلکه بر عکس، آن نیروها برای این شرایط بیش از حد قوی شده است، و این شرایط آن نیروها را به زنجیر می کشاند، و همینکه آن نیروها را این شرائط را از هم می گسلند، سراسر جامعه ی بورژوائی را دچار آشفستگی کرده، موجودیت مالکیت بورژوائی را به خطر می اندازد. شرائط جامعه بورژوائی محدودتر از آنست که ثروت تولید شده بوسیله ی آن شرائط را در دل خود جای دهد. و چگونه بورژوازی بر این بحران ها فائق می آید؟ از یکسو از طریق انهدام اجباری توده ای از نیروهای تولیدی، و از سوی دیگر از طریق تسخیر بازارهای جدید و استثمار هر چه بهتر و کامل تر بازارهای قدیمی؛ یعنی، با هموار کردن راه برای بحران های گسترده تر و نابود کننده تر و با محدودیت کردن وسائلی که از طریق آن می توان جلو بحران ها را گرفت.

سلاح هائی که بوسیله آن بورژوازی فنودالیسم را سرنگون کرد، اکنون علیه خود بورژوازی دست بکار شده اند.

لکن نه تنها بورژوازی سلاح هائی را که منجر به مرگ خود بورژوازی خواهد شد، خلق کرده، بلکه سبب شده است انسان هائی بوجود آیند که آن سلاح ها را بدست خواهند گرفت، یعنی طبقه کارگر جدید، یعنی پرولتاریا.

بهمان نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، گسترش می یابد، پرولتاریا، یعنی طبقه ی جدید کارگر، گسترش می یابد و طبقه ای از کارگران بوجود می آید که فقط تا موقعی زنده اند که کار پیدا کنند و کار فقط موقعی پیدا می کنند که کارشان سرمایه را افزایش دهد. این کارگران، که باید خود را تکه تکه بفروشند، مثل بقیه ی اقلام تجارتي، جزو کالا محسوب می شوند، و در نتیجه آنان نیز دستخوش تمام تغییرات مربوط به رقابت و تمام نوسانات مربوط به بازار می گردند.

به علت استفاده وسیع از ماشین و تقسیم کار، کار پرولتاریا تمام خصایص فردی خود را از دست داده، در نتیجه تمام لذت های کار از کارگر دریغ شده است. بدینوسیله کارگر تبدیل به زائده ای بر ماشین می شود و آنچه از او خواسته می شود فوت و فنی است از همه ساده تر، یکنواخت تر، و چیزی که، از همه آسان تر بدست می آید. از اینجاست که هزینه ی تولید یک کارگر تقریباً بطور کامل محدود می شود به وسائل ادامه ی حیات؛ وسائلی که او برای نگهداری خود و تکثیر نژادش بدان نیازمند است. لکن قیمت یک کالا، و به همین دلیل قیمت کار، با هزینه ی تولید آن مساویست^{۱۲}. به همین دلیل به همان نسبت که کثافت و وقاحت کار بالا می رود، دستمزد پائین می آید. و از آنهم بالاتر، به همان نسبت که استفاده از ماشین و تقسیم کار بالا می رود، بار سنگین کار طاقت فرسا هم افزایش می یابد؛ خواه از طریق بالا رفتن تعداد

ساعات کار و خواه از طریق بالا رفتن مقدار کار در یک زمان معین، و خواه از طریق بالا رفتن سرعت حرکت ماشین، و غیره.

صنعت جدید، کارگاه کوچک ارباب پدرسالار را بدل به کارخانه ی بزرگ سرمایه دار صنعتی کرده است. توده های کارگران انباشته در یک کارخانه، سازمانی مشابه سازمان سربازان پیدا می کنند. کارگران، به عنوان سربازهای صفر ارتش صنعتی، تحت فرمان سلسله مراتب کاملی از افسران و گروهبانها در می آیند. کارگران نه تنها بردگان طبقه ی بورژوا و دولت بورژوائی هستند بلکه آنان هر روز و هر ساعت بوسیله ماشین، و مراقب، و از همه بالاتر بوسیله ی خود صاحب کارخانه ی بورژوا، به بردگی کشیده می شوند. این خودکامگی، هر چه آشکارتر منفعت را هدف و مقصود خود قلمداد بکند، به همان اندازه حقیرتر، نفرت انگیزتر و دردناک تر است.

مهارت و قدرت جسمانی مورد احتیاج در کاریدی هر قدر که کمتر بشود، یعنی، هر قدر صنعت جدید پیشرفته باشد، به همان اندازه جای کار مردان را کار زنان می گیرد. تفاوت سن و جنسیت دیگر اعتبار اجتماعی مشخصی برای طبقه ی کارگر ندارد. همه ابزار کار هستند و بر حسب سن و جنسیت شان یکی ارزان تر است و دیگری یک کمی گران تر.

همینکه استثمار کارگر بوسیله ی صاحب کارخانه به پایان آمد و کارگر دستمزد نقدی خود را دریافت کرد، بی درنگ سایر بخش های بورژوازی، یعنی موجر، مغازه دار، گرو بگير و غیره به جانش می افتند.

لایه های پائین طبقه متوسط- کسبه ی خرده پا، مغازه داران، و بطور کلی کسبه ی از گود رانده شده، کارگران صنایع دستی و روستائیان باری همه ی این لایه ها، بتدریج در پرولتاریا غرق می شوند؛ اولاً، به این دلیل که

سرمایه‌ی ناچیز آنان کفاف میزان حرکت صنعت جدید را نمی‌دهد و در نتیجه در رقابت با سرمایه‌داران بزرگ خرد و نابود می‌شود؛ و ثانیاً به این دلیل که مهارت تخصصی آنان در برابر شیوه‌های جدید تولید، ارزش و اعتبار خود را از دست می‌دهد. بدین ترتیب پرولتاریا از تمام طبقات مردم سربازگیری می‌شود.

پرولتاریا از مراحل مختلف رشد می‌گذرد. از همان بدو تولد، مبارزه‌اش با بورژوازی آغاز می‌شود. در آغاز، مبارزه‌ی کارگران، بصورت انفرادی، و بعد بصورت کارگران یک کارخانه، و بعد بصورت کارگران یک صنف، در یک محل، علیه آن فرد بورژوا که مستقیماً استثمارشان می‌کند، عملی می‌گردد. آنان حملات خود را متوجه شرایط بورژوائی تولید نمی‌کنند بلکه علیه خود ابزار تولید به مبارزه می‌پردازند؛ آنان اجناس وارد شده را که با محصول کار آنان رقابت می‌کند از بین می‌برند، ماشین‌آلات را می‌شکنند و قطعه قطعه می‌کنند، کارخانه‌ها را به آتش می‌کشند و با توسل به زور می‌کوشند تا موقعیت از بین رفته‌ی کارگر قرون وسطی را از نو زنده کنند.

کارگران در این مرحله هنوز توده‌ی در هم جوشی را تشکیل می‌دهند که در سراسر کشور پراکنده‌اند و رقابت متقابل در میان‌شان تفرقه انداخته است. اگر آنان در جایی متحد شوند تا گروه‌های فشرده‌تری تشکیل بدهند، هنوز در نتیجه‌ی وحدت فعالانه‌ی خود آنان نیست، بلکه، به علت وحدت بورژوازی، یعنی طبقه‌ای است که برای رسیدن به هدفهای سیاسی خود مجبور است تمام پرولتاریا را به حرکت در آورد و البته بورژوازی موقتاً قادر به ایجاد چنین تحرکی نیز هست. به همین دلیل در این مرحله پرولتاریا با دشمن خود نمی‌جنگد، بلکه با دشمنان دشمنان خود، یعنی، بازماندگان سلطنت مطلق،

زمینداران، بورژوازی غیر صنعتی و خرده بورژوازی می جنگد. بدین ترتیب سراسر حرکت تاریخی متمرکز در دست بورژوازی است؛ و هر پیروزی هم که از این راه بدست آید، پیروزی برای بورژوازی است.

ولی با رشد صنعت، نه تنها بر تعداد افراد پرولتاریا افزوده می شود، بلکه پرولتاریا در توده های بزرگتری متمرکز می شود، بر قدرتش افزوده می گردد؛ و پرولتاریا این قدرت را بیشتر نیز احساس می کند. منافع و شرایط مختلف زندگی در داخل صفوف پرولتاریا بیش از پیش هم سطح می گردد، به مقیاسی که ماشین تمام امتیازات کار را از بین می برد و دستمزدها را تقریباً در همه جا به یک سطح پائین و همسان تقلیل می دهد. رقابت روزافزون در میان بورژواها و بحران های تجاری ناشی از آن، دستمزدهای کارگران را دچار نوسان بیشتر می کند. کمال یابی بی وقفه ی ماشین، که با سرعت هر چه بیشتر ادامه می یابد، معاش کارگران را بیش از پیش دچار خطر می سازد، و تصادم بین فرد فرد کارگران و فرد فرد بورژواها بیش از پیش جنبه ی تصادم بین دو طبقه را بخود می گیرد. در این زمان کارگران شروع به تشکیل سازمان (اتحادیه های کارگری) در برابر بورژواها می کنند؛ آنان دست بدست هم می دهند تا سطح مزدها را بالا نگه دارند؛ انجمن های دائمی درست می کنند تا از پیش مقدمات عصیان های گاه گذاری خود را فراهم کرده باشند. و آنوقت، در این سوی و آن سوی، منازعه بدل به عصیان می شود.

گاه کارگران پیروز می شوند، ولی پیروزی، موقتی است. ثمره ی واقعی مبارزات آنان نه در یک نتیجه ی فوری و فوری، بلکه در اتحاد روبه گسترش کارگران نهفته است. وسائل پیشرفته ی ارتباطاتی که بوسیله صنعت جدید بوجود آمده و کارگران نقاط مختلف را به یکدیگر نزدیک می کند، به ایجاد

وحدت کارگران یاری می‌رساند. تنها به همین تماس و نزدیکی احتیاج بود تا مبارزات بیشمار محلی- همه از یک نوع- در وجود مبارزه ای طبقاتی در سطح ملی، تمرکز یابد. لکن هر مبارزه ی طبقاتی مبارزه ای سیاسی است. و آن وحدتی که شهریان قرون وسطی، با آن کوره راه هایشان، می‌توانستند پس از قرن‌ها بدان دست یابند، پرولتارهای جدید می‌توانند، در سایه ی راه آهن، در عرض چند سال بدست آورند.

سازمان یافتن پرولتارها بصورت یک طبقه، و سازمان یافتن متعاقب آن در یک حزب سیاسی، پیوسته از طریق رقابت بین خود کارگران، نیز دچار اشکال می‌شود. ولی این طبقه و این حزب پیوسته قوی‌تر، مستحکم‌تر، و نیرومندتر از پیش سر برمی‌آورد. پرولتاریا با استفاده از تفرقه در میان خود بورژوازی، قوه ی مقننه را مجبور می‌کند که منافع خاص کارگران را برسمیت بشناسد. بدین ترتیب بود که لایحه ی ده ساعت کار در انگلستان از پارلمان گذشت.

تصادمات بین طبقات جامعه ی قدیم، از راه‌های مختلف، مسیر رشد پرولتاریا را عموماً تسهیل می‌کند. بورژوازی، خود را درگیر نبردی دائمی می‌یابد؛ نخست با اشرافیت، بعدها با بخش‌هایی از خود بورژوازی، بخش‌هایی که منافع آنها سد راه پیشرفت صنعت شده است، و در همه حال با بورژوازی کشورهای دیگر. در تمام این نبردها بورژوازی مجبور می‌شود که به پرولتاریا متوسل شود، از او کمک بخواهد و بدین ترتیب پرولتاریا را به وسط‌گود سیاست بکشانند. به همین دلیل، خود بورژوازی، عناصر تربیت سیاسی و عمومی خود پرولتاریا را در اختیار آن می‌گذارد؛ به عبارت دیگر، بورژوازی سلاح‌های لازم را برای مبارزه با بورژوازی در اختیار پرولتاریا می‌نهد.

علاوه بر این، همانطور که پیش از این دیدیم، بخشهای کاملی از طبقات حاکمه با پیشرفت صنعت به داخل پرولتاریا رانده شده، یا دست کم از نظر شرایط زندگی، به خطر می افتند. آنان نیز عناصر جدیدی از روشنگری و پیشرفت در اختیار پرولتاریا می گذارند.

سر انجام، در مواقعی که مبارزه ی طبقاتی به ساعت محتوم خود نزدیک می شود، جریان تجزیه و تلاشی داخل صفوف طبقه ی حاکم، و در واقع در داخل گستره ی کلی جامعه ی قدیم، صبغه ای چنان قهری و درخشان بخود می گیرد که بخش کوچکی از طبقه ی حاکم خود را از کل طبقه ی حاکم تجزیه کرده، به طبقه ی انقلابی می پیوندد، طبقه ای که آینده را در ید کفایت خود دارد. به همین دلیل، به همانگونه که در مرحله ی قبل، بخشی از نجیب زادگان به بورژوازی پیوست، اکنون بخشی از بورژوازی، بویژه بخشی از اندیشه پردازان (ایدئولوگ های) بورژوا، ایدئولوگ هائی که خود را تا سطح ادراک نظری حرکت عمومی تاریخ ارتقاء داده اند، به پرولتاریا می پیوندند.

از تمام طبقاتی که امروزه، روی در روی بورژوازی ایستاده اند، تنها پرولتاریا براستی طبقه ای انقلابی است. بقیه ی طبقات در برابر صنعت جدید فاسد شده، ناپدید می گردند، پرولتاریا محصول ویژه و اساسی صنعت جدید است.

طبقه ی متوسط پائین، صاحبان کارگاه های کوچک، مغازه داران، صنعتگران، روستائیان، همه به مبارزه ی خود با بورژوازی ادامه می دهند تا به عنوان اجزاء تکه ی پاره ی طبقه ی متوسط، گلیم خود را از آب بیرون بکشند. به همین دلیل آنان نه تنها انقلابی نیستند بلکه محافظه کار هستند. بلکه از آنها بدتر، گروهی مرتجع هستند، چرا که می کوشند گردونه ی تاریخ را به

عقب بچرخانند. اگر آنان تصادفاً انقلابی باشند، تنها بخاطر آن است که عنقریب به داخل پرولتاریا رانده خواهند شد. از همین رو آنان نه از منافع امروزی خویش، بلکه از منافع آینده‌ی خود دفاع می‌کنند. آنان از پایگاه خود دست می‌کشند تا خود را در اختیار پایگاه پرولتاریا قرار دهند.

"طبقه‌ی خطرناک"، آن تقاله‌ی اجتماعی، آن توده‌ی گنبدیده‌ی بی‌انفعال که از تحتانی‌ترین اقشار جامعه‌ی قدیم به سطح جامعه‌ی رانده شده است، ممکن است اینجا و آنجا بوسیله‌ی انقلاب پرولتاریائی به داخل نهضت رانده شود؛ لکن باید دانست که شرایط زندگی آن، بیشتر آنرا برای نقش مزدور رشوه‌بگیر توطئه‌ی ارتجاعی آماده می‌کند.

در شرایط پرولتاریا آنچه که بطور کلی متعلق به جامعه‌ی کهن است، دیگر عملاً از میان رفته است. پرولتاریا فاقد مالکیت است؛ رابطه‌ی او با زن و کودکان دیگر اشتراکی با روابط خانوادگی بورژوائی ندارد؛ کار صنعتی جدید، قید بندگی سرمایه‌ی جدید، چیزی که بطور یکسان در انگلستان، فرانسه، آمریکا و آلمان وجود دارد، کلیه‌ی نشانه‌های شخصیت ملی را از چنگ پرولتاریا در آورده است. قانون، اخلاق، مذهب، برای او چیزی جز تعصبات بورژوائی نیستند و به تعداد همین تعصبات، در پشت سر آنان، منافع بورژوائی در کمین نهسته است.

تمام طبقات پیشین، به محض کسب قدرت، می‌کوشیدند با تحمیل شرایط مالکیت خود بر سراسر جامعه، موقعیتی را که بدست آورده بودند تحکیم کنند. پرولتاریا نمی‌تواند اربابان نیروهای تولیدی جامعه باشند، مگر آنکه شیوه‌ی قبلی مالکیت حاکم بر خود، و نیز شیوه‌ی مالکیت حاکم بر گذشته را، ملغی بکنند. آنان از خود چیزی ندارند تا حفظ و تقویتش کنند، مأموریت آنان

عبارتست از نابود کردن تمام تأمین ها و بیمه های قبلی حاکم بر مالکیت خصوصی.

تمام نهضت های تاریخی پیشین، یا نهضت های اقلیت ها هستند و یا نهضت هایی به نفع اقلیت ها. نهضت پرولتاریا، نهضت خودآگاه و مستقل اکثریت جامعه به نفع همان اکثریت عظیم است. پرولتاریا، این تحتانی ترین طبقه ی جامعه ی کنونی نمی تواند تکانی بخود داده، قد بر افرازد، جز اینکه سراسر قشر حاکم و فوقانی جامعه ی رسمی جاکن شده، متلاطم گردد.

مبارزه ی پرولتاریا با بورژوازی، اگر نه از نظر محتوی، دستکم از نظر شکل، در آغاز مبارزه ای ملی است. البته پرولتاریای هر کشور باید نخست تکلیف بورژوازی خود را بکسره کند.

در ترسیم عمومی ترین مراحل رشد پرولتاریا، بحث جنگ داخلی کم و بیش مخفیانه ای را که در داخل جامعه ی موجود شعله می کشد، تا بدانجا رساندیم که این جنگ بدل به انقلاب آشکار می شود و سرنگون شدن قهری بورژوازی، زیربنای سلطه ی پرولتاریا را پی ریزی می کند.

تا اینجا، به همانگونه که دیده ایم، کلیه ی شکل های اجتماعی بر روی تخاصم طبقات ستمگر و ستمکش بنا شده است. لکن برای زورگونی به یک طبقه شرایط خاصی باید در اختیار آن طبقه گذاشته شود تا اینکه بتواند دستکم به زندگی برده وار خود ادامه دهد. رعیت، در دوران ارباب رعیتی، خود را تا سطح عضویت در کمون بالا آورد، همانطور که خرده بورژوا در زیر یوغ استبدادگری فنودالی، توانست، بهر ترتیبی شده، خود را به بورژوا بدل کند. بر عکس، کارگر جدید بجای آنکه با پیشرفت صنعت قد علم بکند، هر چه بیشتر به پائین تر از سطح شرایط زندگی طبقه ی خویش رانده می شود. او بدل به یک

گدا می شود و گدائی از جمعیت و ثروت هم سریعتر گسترش می یابد. و این نکته بدیهی می شود که بورژوازی دیگر صلاحیت احراز طبقه ی حاکم در جامعه را ندارد، و نمی تواند شرایط زندگی خود را به عنوان قانونی همه جاگیر به جامعه تحمیل کند. نیز معلوم می شود که بورژوازی شایسته ی حکومت نیست، چرا که نمی تواند زندگی برده را در چارچوب بردگی اش تأمین کند؛ چرا که نمی تواند مانع از این بشود که برده به آنچنان مقام نازلی تنزل کند که بورژوازی، به جای آنکه بوسیله ی آن تغذیه شود، غذای آن را فراهم کند. جامعه دیگر نمی تواند تحت سلطه ی این بورژوازی به زندگی خود ادامه دهد: به عبارت دیگر، موجودیت بورژوازی دیگر با موجودیت جامعه سازگار نیست.

شرط اصلی برای ادامه ی حیات و سلطه ی طبقه ی بورژوا، تشکیل سرمایه و تراکم آنست، کار مزدگیر* شرط سرمایه است. کار مزدگیر انحصاراً به رقابت بین کارگران وابسته است. پیشرفت صنعت، که بورژوازی اضطراراً مروج آنست، بجای تفرقه ای که به علت رقابت بین کارگران ایجاد شده، ترکیب انقلابی ناشی از تجمع آنان را، می گذارد. به همین دلیل رشد صنعت جدید، شالوده ای را که بر اساس آن بورژوازی دست به تولید و تملک محصول می زند، از زیر پای بورژوازی بیرون می کشد. از این رو، بورژوازی چیزی که بیش از هر چیز دیگر تولید می کند، گورکنان خود بورژوازی است. سقوط بورژوازی و پیروزی پرولتاریا، بطور یکسان اجتناب ناپذیر است.

* Wage-labour

۲

پرولتاریا و کمونیست ها

رابطه ی کمونیست ها با پرولتارها بطور کلی از چه جنمی است؟ کمونیست ها در مقابل سایر احزاب طبقه ی کارگر حزب جداگانه ای تشکیل نمی دهند.

آنان منافی جدا و جداگانه از پرولتاریا، بطور کلی، ندارند. آنان هیچگونه اصول افتراقی* از خود بوجود نمی آورند تا بوسیله آن نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالب گیری بکنند. تنها دو نکته ی زیر کمونیست ها را از سایر احزاب طبقه ی کارگر مشخص می کند:

۱- کمونیست ها در مبارزات ملی پرولتارهای کشورهای مختلف، منافع مشترک کل پرولتاریا را، صرفنظر از تمام ملیت ها، خاطر نشان کرده، آن را جلوه گر می سازند.

۲- در مراحل مختلف که مبارزه ی طبقه ی کارگر با بورژوازی، در طول رشد خود، باید از آن بگذرد، کمونیست ها همیشه و در همه جا از منافع نهضت، بطور کلی، جانبداری می کنند.

* Sectarian

به همین دلیل کمونیست ها از یکسو، یعنی در عمل، پیشرفته ترین و عزم جزم کرده ترین بخش احزاب طبقه ی کارگر هر مملکت را تشکیل می دهند، و در واقع بخشی هستند که همه ی آن دیگران را به حرکت در می آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده ی عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که بروشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهائی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می کنند.

هدف فوتی و فوری کمونیست ها همان است که همه ی احزاب پرولتاریائی دیگر نیز دارند: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله ی پرولتاریا.

نتیجه گیری های نظری کمونیست ها به هیچوجه مبتنی بر عقاید و اصولی نیست که این یا آن به اصطلاح مصلح جهانی کشف و یا اختراع کرده باشد.

کمونیست ها، بطور عمومی، مناسبات واقعی ناشی از یک مبارزه ی طبقاتی موجود، و ناشی از نهضتی تاریخی را، که درست در برابر چشمان ما جریان دارد، انحصاراً، بیان می کنند. از بین بردن روابط موجود مالکیت بهیچوجه از ویژگی های بارز کمونیسم نیست.

تمام روابط مالکیت در گذشته، مدام دستخوش تغییر تاریخی ناشی از دگرگونی در شرایط تاریخی بوده است.

مثلاً انقلاب فرانسه^{۱۳}، مالکیت فئودالی را به سود مالکیت بورژوائی ملغی کرد.

ویژگی بارز کمونیسم، از بین بردن مالکیت به معنای اعم نیست، بلکه انهدام مالکیت بورژوائی است. لکن، مالکیت خصوصی جدید بورژوائی، تجلی نهائی

و کاملترین جلوه گاه دستگاه تولید و تملک تولیدات است، که بنوبه ی خود مبتنی بر تخاصم طبقاتی و متکی بر استثمار گروهی عظیم بدست گروهی قلیل است. از این دیدگاه، نظریه ی کمونیست ها را می توان در این عبارت کوتاه خلاصه کرد: الغاء مالکیت خصوصی.

ما کمونیست ها را ملامت کرده اند که می خواهیم حق کسب مالکیت خصوصی را لغو کنیم، مالکیتی که نتیجه ی کار خود انسان است، مالکیتی که می گویند زیر بنای تمام آزادی، فعلیت و استقلال شخصی است.

مالکیتی که حاصل دسترنج خود شخص و حاصل عرق جبین و کد یمین باشد! آیا غرض شما مالکیت صنعتگر خرده پا، روستائی خرده پا، و آن شکل مالکیتی است که پیش از مالکیت بورژوائی وجود داشت؟ چنین مالکیتی نیازی به الغاء کردن ندارد؛ چرا که رشد صنعت تا حد زیادی این مالکیت را به این زودی از بین برده، یا روزانه هنوز هم از بین میبرد.

و یا اینکه غرض مالکیت خصوصی جدید بورژوائی است؟

آیا کار مزدگیر برای کارگر مالکیتی ایجاد می کند؟ نه حتی ذره ای. کار مزدگیر سرمایه ایجاد می کند؛ یعنی نوعی مالکیت که کار مزدگیر را استثمار می کند، و نمی تواند افزایش یابد جز بشرط ایجاد ذخیره جدیدی از کار مزدگیر برای استثمار تازه تر. مالکیت، در شکل کنونی اش، مبتنی بر تخاصم سرمایه و کار مزدگیر است بیائید طرفین این تخاصم را بررسی کنیم.

سرمایه دار بودن نه تنها به معنی داشتن موقعیتی است مطلقاً شخصی؛ بلکه عبارتست از موقعیتی اجتماعی در تولید. سرمایه محصولی است جمعی و تنها با عمل متحد بسیاری از افراد اجتماع، و حتی در تحلیل نهائی، تنها با عمل متحد تمام افراد اجتماع، به حرکت می افتد.

به همین دلیل، سرمایه، قدرتی خصوصی نیست، بلکه قدرتی اجتماعی است. به همین دلیل، موقعی که سرمایه تبدیل به مالکیت مشترک، یعنی مالکیت تمام افراد اجتماع می شود، مالکیت خصوصی بوسیله ی آن تبدیل به مالکیت اجتماعی نمی گردد. تنها صبغه ی اجتماعی مالکیت است که تغییر می یابد؛ یعنی مالکیت صبغه ی طبقاتی خود را از دست می دهد.

بیانید حالا بپردازیم به کار مزدگیر.

بهای متوسط کار مزدگیر عبارتست از حداقل دستمزد، یعنی آن مقدار وسیله ی معاشی که مطلقاً برای زندگی بخور و نمیر کارگر به عنوان یک کارگر ضرورت دارد. به همین دلیل آنچه کارگر دستمزد بگیر از طریق کار خود بدست می آورد، فقط کفایت تا او به زندگی بخور و نمیر خود ادامه داده، همان زندگی را دوباره بوجود آورد. ما بهیچوجه قصد نداریم این مالکیت خصوصی محصول کار را لغو کنیم، مالکیتی که برای حفظ و تکثیر زندگی بشر بوجود آمده، و هیچ نوعی مازادی از خود بجای نمی گذارد تا بوسیله ی آن از کار دیگران سواری بگیرد. آنچه که ما می خواهیم لغو بکنیم صبغه ی فلاکت بار این مالکیت است، که طبق آن کارگر زندگی میکند تا فقط بر مقدار سرمایه بیفزاید، و فقط تا آنچه که منافع طبقه حاکم اقتضاء می کند، اجازه ی زندگی می یابد.

در جامعه ی بورژوائی کار زنده فقط وسیله ایست برای افزایش کار متراکم. در جامعه ی کمونیستی کار متراکم وسیله ای نیست جز برای گسترش دادن، غنی تر کردن و بالا بردن سطح زندگی کارگر.

به همین دلیل در جامعه ی بورژوائی، گذشته بر حال حاکم است، در جامعه ی کمونیستی حال بر گذشته حاکم است. در جامعه ی بورژوائی سرمایه مستقل است و فردیت دارد، در حالیکه انسان زنده تابع است و فاقد فردیت.

و تازه بورژواها، الغاء چنین اوضاعی را، الغاء فردیت و آزادی می نامند! و حق هم دارند. آری، بدون تردید، غرض همان الغاء فردیت بورژوائی، استقلال بورژوائی، و آزادی بورژوائی است!

تحت شرایط کنونی تولید بورژوائی، غرض از آزادی عبارت است از تجارت آزاد، و خرید و فروش آزاد.

ولی اگر خرید و فروش از بین برود، خرید و فروش آزاد نیز از بین خواهد رفت. این حرف و سخن در باره ی خرید و فروش آزاد و تمام "کلمات گستاخانه ی" بورژوازی ما، بطور کلی، در باره ی آزادی، فقط موقعی معنی دارد- البته در صورتی که معنایی هم داشته باشد- که وضع را با خرید و فروش محدود و تجار زنجیر شده ی قرون وسطی مقایسه کنیم، ولی اگر این خرید و فروش را با الغاء خرید و فروش و الغاء شرایط بورژوائی تولید و الغاء خود بورژوازی، بطریقه ی کمونیستی، مقایسه بکنیم، دیگر برای آن معنایی مترتب نخواهد بود.

شما از این قصد ما برای از بین بردن مالکیت خصوصی بوحشت افتاده اید. ولی در همین جامعه ی موجود شما، مالکیت خصوصی برای نه دهم جمعیت هم اکنون از بین رفته است؛ وجود این مالکیت در دست گروهی قلیل، تنها بدلیل عدم وجود آن در دست آن نه دهم جمعیت است. به همین دلیل، در واقع شما ما را ملامت می کنید که ما قصد داریم شکلی از مالکیت را از میان برداریم که

تنها شرط لازم برای وجود آن، عدم وجود هر نوع مالکیت برای اکثریت عظیم اجتماع است.

در یک کلام، شما ما را ملامت می کنید که ما می خواهیم مالکیت شما را لغو کنیم. و همینطور هم هست. آری، ما دقیقاً همین قصد را داریم.

از آن لحظه که دیگر نتوانیم کار را به سرمایه، پول، اجاره، و یا به نیروی اجتماعی قابل انحصار تبدیل کنیم، یعنی از لحظه ای که دیگر نتوانیم مالکیت فردی را به مالکیت بورژوائی و سرمایه بدل کنیم، باری از همان لحظه، شما می گوئید، فردیت از میان رفت.

به همین دلیل شما باید اعتراف کنید که غرض شما از "فرد" کسی جز آن بورژوا، کسی جز آن مالک طبقه ی متوسط نیست. براستی هم که باید این شخص را از میان برد و دیگر نگذاشت پیدایش بشود.

کمونیسم هیچکس را از قدرت تملک محصولات اجتماع محروم نمی کند؛ بلکه تنها کاری که می کند این است که او را از مقید کردن کار دیگران از طریق چنین مالکیتی باز می دارد.

معتراض شده اند که در صورت الغاء مالکیت خصوصی، کارها متوقف شده و تنبلی جهانی بر همه حاکم خواهد شد.

با این فرضیه، پس باید جامعه ی بورژوائی، به علت تنبلی مطلق اش، مدتها پیش منقرض شده باشد؛ چرا که آن عده از افراد جامعه ی بورژوائی که کار می کنند، چیزی بدست نمی آورند؛ و آنهایی که همه چیز بدست می آورند، کار نمی کنند. این اعتراض، یکجا، بیان همان تکرار مکررات است که موقعیکه سرمایه دیگر نباشد کار مزدگیر هم دیگر نخواهد بود.

تمام اعتراضاتی که به شیوه‌ی کمونیستی تولید و مالکیت محصولات مادی صورت گرفته، عیناً علیه شیوه‌های کمونیستی تولید و مالکیت محصولات فکری نیز صورت گرفته است. بهمانگونه که از نظر بورژوا، ناپدید شدن مالکیت طبقاتی مترادف با ناپدید شدن خود تولید است، از نظر او ناپدید شدن فرهنگ طبقاتی، با ناپدید شدن کل فرهنگ یکسان است.

فرهنگی که بورژوازی بر سر انهدام آن نوحه سر می‌دهد، برای اکثریت عظیم تنها به منزله‌ی آموزشی است تا انسان چون ماشین عمل کند.

ولی تا زمانی که شما با گز عقاید بورژوائی خود پیرامون آزادی، فرهنگ و قانون و غیره، اندیشه‌ی ما در باره‌ی الغاء مالکیت بورژوائی را می‌سنجید، با ما جر و بحث نکنید. همان عقاید شما، زائیده‌ی شرایط تولید بورژوائی شما و مالکیت بورژوائی است؛ به همانگونه که فلسفه‌ی قوانین شما چیزی جز اراده‌ی طبقه‌ی شما نیست که بدل به قانونی برای همگان شده، اراده‌ی که صبغه و جهت اساسی آنرا شرایط اقتصادی حیات طبقه‌ی شما تعیین کرده است.

شما در این تصور واهی خودپسندانه که مجبورتن می‌کند شکل‌های اجتماعی ناشی از شیوه‌ی کنونی تولید، و شکل مالکیت را (روابطی تاریخی که بر اثر پیشرفت تولید پدیدار و ناپدید می‌شوند) بدل به قوانین ابدی طبیعت و منطق بکنید، باری در این تصور واهی- شما، با هر طبقه‌ی حاکمی که پیش از شما آمده، شریک هستید. آنچه شما به رأی العین در مالکیت کهن می‌بینید و آنچه در مالکیت فئودالی می‌پذیرید، وقتی که به مورد خودتان و شکل بورژوائی مالکیت می‌رسد، البته از پذیرفتنش احتراز می‌کنید.

الغاء خانواده! حتی رادیکال ترین افراد به محض شنیدن این پیشنهاد کُفرآمیز کمونیست ها، بدل به یک پارچه آتش می شوند.

خانواده ی کنونی، این خانواده ی بورژوائی، بر چه اساسی بنیان شده است؟ بر اساس سرمایه و نفع شخصی. این خانواده، در پیشرفته ترین شکلش، فقط در میان بورژوازی وجود دارد. لکن این وضع امور، مکمل خود را، در عدم وجود عملی خانواده بین پرولتارها، و نیز فحشاء عمومی پیدا می کند.

خانواده ی بورژوائی، وقتیکه مکملش از بین رفت، خود به خود از میان خواهد رفت؛ و با زوال سرمایه هر دو زوال خواهند یافت.

آیا به ما حمله می کنید که ما می خواهیم به استثمار فرزندان بوسیله ی پدران و مادران خاتمه دهیم؟ درست است. ما به این جنایت اعتراف می کنیم.

ولی خواهید گفت، وقتی که ما بجای آموزش خانوادگی، آموزش اجتماعی را می گذاریم، مقدس ترین روابط را نابود می کنیم.

و این آموزش شما! و مگر این آموزش، خود اجتماعی نیست و با شرایط اجتماعی که تحت آن شما مردم را آموزش می دهید، و با مداخله ی مستقیم و غیر مستقیم اجتماع، و از طریق مدارس و غیره، ماهیت آن تعیین نمی شود؟ کمونیست ها مخترع دخالت اجتماع در آموزش و پرورش نیستند، ولی می کوشند ماهیت این دخالت را عوض کرده، آموزش و پرورش را از نفوذ طبقه ی حاکم نجات دهند.

یابوه سرائی بورژوازی پیرامون خانواده و آموزش و پرورش، و ارتباط متقابل و مقدس پدر و مادر با فرزندش، وقتی بیش از پیش نفرت انگیز می شود که از طریق عمل صنعت جدید، تمام علقه های خانوادگی بین پرولتارها از هم می گسلد، و کودکان آنان تبدیل به اشیاء ساده ی تجارتي و وسائل کار می شوند.

و آنوقت جیغ دسته جمعی بورژوازی گوش آسمان را کر می کند که شما کمونیست ها می خواهید اشتراک در زنان را بوجود آورید.

یک بورژوازن خود را صرفاً یک وسیله ی تولید بشمار می آورد. او می شنود که وسائل تولید قرار است مشترکاً بوسیله ی همه بکار گرفته شود، و طبیعتاً نتیجه ای جز این نمی تواند بگیرد که سرنوشت اشتراکی بودن همه چیز شامل زنان نیز خواهد شد.

او حتی نمی تواند حدس بزند که هدف واقعی از میان برداشتن وضع زنان است به عنوان وسائل تولیدی صرف.

و دیگر آنکه هیچ چیز مضحک تر از خشم زاهدانه ی بورژوازی ما در باره ی اشتراک در زنان نیست؛ اشتراکی که بورژواها وانمود می کنند که کمونیست ها آشکارا و رسماً برقرار خواهند کرد. لازم نیست که کمونیست ها اشتراک در زنان را بوجود بیاورند؛ این اشتراک تقریباً از ازل تا به امروز وجود داشته است.

بورژواهای ما، صرف نظر از فاحشه های عمومی، به زنان و دختران پرولتارهایی که در اختیار دارند، قناعت نکرده، از بلند کردن زنان یک دیگر نیز غرق در شغف می شوند.

ازدواج بورژوائی در واقع دستگاهی است از زنان شراکتی، و بدین ترتیب، در نهایت، آنچه که بخاطر آن احتمالاً می توان کمونیست ها را سرزنش کرد اینست که آنان، بجای اشتراک در زنان- که از روی ریاکاری پنهان نگه داشته شده- اشتراکی از زنان می خواهند که آشکار شکل قانونی بخود گرفته باشد. علاوه بر این، این دیگر بدیهی است که الغاء دستگاه کنونی تولید باید با خود

الغاء اشتراکی از زنان را که از آن دستگاه سرچشمه گرفته، یعنی الغاء فحشاء عمومی و خصوصی را، به همراه آورد.

و باز کمونیست ها را سرزنش می کنند که می خواهند کشورها و ملیتها را از بین ببرند.

کارگران کشور ندارند. ما از آنان چیزی را که ندارند نمی توانیم پس بگیریم. از آنجا که پرولتاریا باید نخست سیادت سیاسی کسب کند و باید به عنوان طبقه ی رهبر ملت قد علم کند و باید خود ملت را تشکیل دهد، باری، به این دلایل، پرولتاریا خود ملی است، و البته نه به تعبیری که بورژوازی از کلمه ی ملت دارد.

اختلافات و تخاصمات ملی، بین مردمان مختلف، روز بروز، به علت رشد بورژوازی، آزادی تجارت، بازار جهانی، و اتحاد شکل شیوه ی تولید و شرایط زندگی مربوط به این اوامر، دارد بیشتر زوال می یابد.

سیادت پرولتاریا سبب خواهد شد که این اختلافات سریعتر از بین برود. عمل متحدانه، دستکم از طرف کشورهای بزرگ متمدن، یکی از نخستین شرایط آزادی پرولتاریاست.

همان نسبت که استثمار یک فرد بوسیله ی فردی دیگر پایان خواهد یافت، استثمار یک ملت بوسیله ی ملت دیگر نیز به پایان خواهد آمد. به همان نسبت که تخاصم موجود بین طبقات یک ملت دچار زوال می شود، خصومت یک ملت نسبت به ملت دیگر نیز از میان خواهد رفت.

تهمت هائی که از دیدگاه های مذهبی، فلسفی، و بطور کلی ایدئولوژیکی به کمونیسم بسته می شود، هیچکدام در خور بررسی جدی نیست.

مگر این احتیاج به اشراق عمیق دارد تا انسان درک کند که عقاید، نظریات و تصوراتش، و بطور کلی شعور انسان، با هر تغییری که در شرایط زندگی مادی، و مناسبات اجتماعی، و حیات اجتماعی او پدیدار شود، تغییر می کند؟ تاریخ عقاید، چه چیزی جزین را ثابت می کند که تولید فکری، به همان نسبتی که تولید مادی تغییر پیدا کرده، دگرگون می شود؟ عقاید حاکم بر هر عصر، پیوسته عقاید طبقه ی حاکم بوده است.

وقتی مردم از عقایدی سخن می گویند که جامعه را منقلب کرده، در واقع این حقیقت را بیان می کنند، که در چهارچوب جامعه قدیم، عناصر جامعه ی جدید خلق گردیده است، و اینکه انهدام عقاید قدیم همگام با انهدام شرایط زندگی قدیم است.

زمانی که دنیای کهن به احتضار افتاده بود، مسیحیت بر مذاهب کهن غلبه کرد. و قتیکه عقاید مسیحی تسلیم عقاید عقلانی* در قرن هجدهم شد، جامعه ی فنودالی با بورژوازی انقلابی آن زمان جنگ چنگ و دندان خود را کرد و مُرد. عقاید مربوط به آزادی مذهب و وجدان فقط مظهر سلطه ی رقابت آزاد در قلمرو دانش انسان است.

خواهند گفت: "تردیدی نیست که عقاید مذهبی، اخلاقی، فلسفی، و قضائی، در مسیر رشد تاریخ، تغییر پیدا کرده اند. ولی مذهب، اخلاق، فلسفه، علوم اجتماعی، و قانون، پیوسته از تغییر جان سالم بدر برده اند."

"علاوه بر این، حقایق ابدی وجود دارد، چون آزادی، عدالت و غیره، که در تمام مراحل اجتماعی مشترکاً وجود داشته است. لکن، کمونیسم بر این حقایق ابدی بطلان می کشد، کل مذهب، کل اخلاق را لغو می کند، بجای آنکه بر

* Rationalist

مبنای بنیادی جدید آنها را شکل ببخشد. به همین دلیل کمونیسم در خلاف مسیر تمام تجربه های گذشته ی تاریخی عمل می کند."

براستی این تهمت در چه چیز خلاصه می شود؟ تاریخ تمام جوامع گذشته از رشد تخصیصات طبقاتی تشکیل شده، تخصیصاتی که در اعصار مختلف شکلهای مختلف به خود گرفت.

لکن هر شکلی که کلیه ی این تخصیصات گذشته به خود گرفته باشد، یک چیز در مورد همه مشترکاً صادق است، و آن استثمار بخشی از اجتماع بوسیله ی بخش دیگر است. پس جای تعجب نیست که شعور اجتماعی اعصار گذشته، برغم تمام کثرت و تنوعی که از خود نشان می دهد، در داخل شکل های مشترک خاص، و یا عقاید عمومی خاصی حرکت می کند که نمی تواند بکلی نابود شود، جزینکه تخصیصات طبقاتی نیز کاملاً ناپدید گردند.

انقلاب کمونیستی، افراطی ترین انفصال با مناسبات مالکیت سنتی است؛ پس جای تعجب نیست که رشد آن شامل افراطی ترین انفصال با عقاید سنتی باشد.

ولی بیائید اعتراضات بورژوائی نسبت به کمونیسم را پایان یافته تلقی کنیم. در صفحات گذشته دیدیم که نخستین قدم در انقلاب طبقه ی کارگر، عبارتست از، ارتقاء دادن پرولتاریا به مقام طبقه ی حاکم، و کسب پیروزی در جنگ برای دموکراسی.

پرولتاریا سیادت سیاسی خود را بکار خواهد برد تا درجه به درجه تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی خارج کرده، تمام وسائل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریای سازمان یافته در قالب طبقه ی حاکم متمرکز سازد، و جمع نیروهای تولیدی را هر چه زودتر افزایش دهد.

البته در آغاز چنین کاری جز از طریق تهاجم مستبدانه بر حقوق مالکیت و شرایط تولید بورژوائی غیر ممکن است؛ بنابراین چنین کاری با وسائلی صورت می‌گیرد که به ظاهر از نظر اقتصادی غیر کافی و نارسا هستند، ولی در جریان نهضت، شتاب و گستردگی بیشتر پیدا کرده، تهاجم‌های بیشتری را به نظام اجتماعی قدیم الزام آور می‌سازند، و بعنوان وسائل انقلابی کردن کامل شیوه‌ی تولید، گریز و گزیزی جز استفاده از آنها نیست.

البته این اقدامات در کشورهای متفاوت فرق خواهند کرد.

با وجود این در پیشرفته‌ترین کشورها، بطور کلی، اقدامات زیر را می‌توان بکار بست.

- ۱- الغاء مالکیت در زمین و استفاده از تمام مال الاجاره‌های زمین برای مقاصد عمومی
- ۲- مالیات بر در آمد تصاعدی سنگین و یا مالیات بر در آمد درجه بندی شده.
- ۳- الغاء تمام حقوق وراثت.
- ۴- ضبط اموال همه‌ی مهاجران و متمردان.
- ۵- تمرکز اعتبار در دست دولت بوسیله‌ی یک بانک ملی با سرمایه‌ی دولتی و با انحصار مطلق.
- ۶- تمرکز وسائل ارتباطات و حمل و نقل در دست دولت.
- ۷- گسترش کارخانجات و وسائل تولید دولتی؛ تحت کشت در آوردن زمینهای بایر و بطور کلی بهبود دادن زمین طبق نقشه‌ی واحد.
- ۸- متعهد ساختن عموم مردم به کار. ایجاد ارتش‌های صنعتی، بویژه، برای کشاورزی.

۹- ترکیب کشاورزی با صنایع کارخانه ای؛ لغو تدریجی فرق بین شهر و روستا از طریق توزیع هماهنگ تر جمعیت در سراسر کشور.

۱۰- تأمین تحصیل مجانی برای کلیه ی کودکان در مدارس عمومی. لغو کار کارخانه ای کودکان در شکل کنونی آن. ترکیب آموزش و پرورش با تولید صنعتی و و

و قتیکه در جریان حرکت امور، امتیازات طبقاتی از بین رفت و سراسر تولید در دست جمع بزرگی از کل ملت قرار گرفت، قدرت عمومی صبغه ی سیاسی خود را از دست خواهد داد. منظور از قدرت سیاسی، دقیقاً، عبارتست از فقط قدرت سازمان یافته ی یک طبقه برای ستم روا داشتن بر طبقه ی دیگر. اگر پرولتاریا در طول مبارزه ی خود با بورژوازی، به مقتضای شرایط، مجبور شود خود را به عنوان یک طبقه سازمان دهد، و اگر از طریق انقلاب خود را تبدیل به طبقه ی حاکم کند و از این طریق با نیروی قهریه، شرایط قدیم تولید را بروید و از میان بردارد، پس در واقع در کنار این شرایط، شرایط لازم ادامه ی حیات تخصصات طبقاتی و بطور کلی طبقات را نابود کرده، ازین طریق، سیادت خود را به عنوان یک طبقه نیز لغو خواهد کرد.

بجای جامعه ی قدیم بورژوائی، با طبقات و تخصصات طبقاتی اش، جمعی خواهیم داشت که در آن رشد آزادانه ی هر فرد، شرط رشد آزادانه ی جمع باشد.